

فرخنده آرام بخواب ! ما همه فرخنده ایم !

زنان و دختران کابل - افغانستان تاریخ نوین و بی سابقه ای آفرینند صدای رسای زنان و دخترانی که تابوت فرخنده را بردوش می کشیدند و می گفتند " همه فرخنده ایم " در سراسر گورستان پنجصد فامیلی کابل و در دامنه کوه به نزدیکیهای هزاره یغل می پیچید و نه تنها وجدان هایخفته بل خفتگان در گورستان را نیز تکان میداد.

ساعت هشت بامداد روز دوم حمل - فروردین بسوی خانه فرخنده رفتیم. در برابرخانه شان انجنیر نادر ملک زاده پدر و انجنیر نجیب ملک زاده برادر فرخنده را به آغوش گرفته و غم خودرا با هم شریک ساختیم. خانمی همرايم بود که وی هم با خانواده شاد روان فرخنده غم شریکی داشت. آن خانم یا بانو طاهره جان شمس است. طاهره جان به دیدن مادر شاد روان فرخنده و همه زنان در خانه شان رفت و من با پدر و برادران شادروان فرخنده نجیب ملک زاده و مجیب ملاک زاده و صد ها تن در بیرون و روی سرک برای ارج گذاری و به استقبال و پیشواز تابوت فرخنده ایستادیم. نمیدانم که ساعت نه بود یا نه ونیم که موتری که تابوت فرخنده شهید را به سوی خانه اش می آورد، از راه دور نمایان شد که از جایگاه طب عدلی آورده شده بود. موتری حامل ای تابوت فرخنده به دم در رسید. دروازه حویلی را بازکردیم تا موتری بداخل حویلی برود. دخترها و زن ها به دم در عقبی موتری نزدیک شدند و تابوت را با دستان خود از موتری بیرون کردند و روی دوش شان چند قدم برده و در روی حویلی گذاشتند. زنها همه الله و اکبر میگفتند و دعا میخواندند. در بیرون دروازه رفتیم که بسا خبرنگاران از رویترز و فرانسه و کجا و نا کجا میخواستند به داخل خانه ای بروند که تابوت فرخنده را بروی حویلی گذاشته بودند تا با شهید فرخنده وداع نمایند. پولیس خبرنگاران را اجازه وارد شدن نمیداد و کوشیدیم با هم اهنگی با انجنیر نادر پدر زنده یاد فرخنده و نجیب برادر فرخنده اجازه رفتن خبرنگاران را به داخل حویلی سر و سامان بدهم. خبرنگاران از رویترز و فرانسه داخل خانه شدند و دختری که میشناختم برای بی بی سی خبر تهیه میدارد، بیرون آمده و صدا میزد: ستار - ستار - ستار را برایش پیدا کردیم و خبر نگار بی بی سی هم داخل حویلی رفت. خبر نگار و کمره ای که برای تلویزیون طلوع گزارش زنده و مستقیم تهیه مینمود نیز به داخل حویلی رفت و بکار شان آغاز نمودند.

چهل و پنج دقیقه تابوت شاد روان فرخنده در داخل حویلی بود و تصمیم گرفته شد که تابوت را بسوی آرامگاه ابدی فرخنده نازنین ببریم. باز دیدیم که دختران افغانستان که همه سیاه پوشیده بودند، تابوت را از زمین برداشته و روی دوش شان گذاشته و تا به داخل موترحامل تابوت بردند. با بسا احترام تابوت را در موتری گذاشتند و غریب ناله و فریاد زنان در خانه بلند شد. دو تن از مردان در موتری به نزدیک تابوت فرخنده نشستند. دیدیم که دستهای توانای زن ها آنها را از موتری پایین کرده و زن ها داخل موتری به کنار تابوت شاد روان فرخنده نشستند. موتری از خانه بیرون شد و در سرک و یا جاده برابر خانه جا رفت و کاروان موتری ها بسته و قطار شدند تا سوی آرامگاه ابدی بروند. انجنیر نادر ملک زاده پدر و نجیب ملک زاده برادر شاد روان فرخنده و سه تن دگر و من در یک موتری نشستیم بسوی آرامگاه رفتیم. شهر جنبیده بود. موتری پولیس و ترافیک راه را باز میکردند. در داخل موتری در مورد اینکه کی جنازه فرخنده ای نازنین را بخواند، باهم مشوره نمودیم من مولانا عماد شاگرد مولانا فیضی را پیشنهاد کردم و همه پذیرفتند. موتری که جنازه را تا آرامگاه میبرد به نزدیکی آرامگاه رسید.

جوان ها و مرد ها بسوی موتری جنازه نزدیک شدند تا تابوت را بدوش بکشند و تا خانه خاک ببرند اما باز هم دستهای توانای زن ها و با غریب و فریاد نزدیک شده و همه به یک صد میگفتند: وقتی فرخنده را سوختاندند و کشتند کجا بودید؟ دختری ها ی سیاه پوش کابل تابوت را از موتری کشیده و تا بیشتر از یک کیلومتر تا محل جنازه به دوش کشیدند. انجنیر نادر ملک زاده و من دوش بدوش هم راه میرفتیم تا در جایی ایستادیم و پدر فرخنده چند دقیقه ای با خبرنگاران مصاحبه کرد. باز حرکت کردیم و بسوی جایی که نماز جنازه در میدان قتیال خوانده میشد. در برابر پایه های فلزی گول ایستادیم و هزاران انسان در میدان آمدند تا با وجدان بیدار یا نیمه بیدار شان در برابر تابوت فرخنده احترام نمایند. غریب زن ها شنیده میشد که همه میگفتند:

" فرخنده زنده است. ما همه فرخنده ایم. " نخستین بار در تاریخ افغانستان زن ها تابوت ای دختری را تا میدان نماز جنازه بردوش کشیدند و خود را ثبت تاریخ کردند و همه مرد ها و یگان نامرد ها هم دیدند. اندکی مصروف شدم تا برای دخترها بگویم که از پشت کنار و دور و بر تابوت اندکی فاصله بگیرند و در صف اول ایستاده و ادای احترام نموده و نماز جنازه را بخوانند. مردهایی و یگان نیمچه و پخته ملایی صدا کردند که زن ها حق خواندن و ایستاد شدن در صف نماز جنازه را ندارند. باز فریاد زن ها بلند شد:

وقتی فرخنده را مردها لگد مال کردند و زیر تاپر موتری نمودند و به آتش کشیدند، کجا بودید. بروید گم شوید.

دیدم که والی کابل و احمد ولی مسعود و رییس پیشین امنیت - امرالله صالح و دگران خموشانه یگ گام به عقب گذاشتند . در همین حالت سر و کله ملا ایاز نیازی پیدا شد تا در صف اول فرار گرفته و نماز جنازه را بخواند . نماز جنازه فرخنده ای را بخواند که وی را متهم به سوختاندن قرآن کریم کرده و موج ای از تعصب را دامن زده بود. باز هم غریب دختران سیاه پوش کابل بلند شد :

نیازی - نیازی برو بیرون ! غریب و فریاد زن ها چنان بلند بود که نیازی صد ها قدم عقب نشست و از راهی که آمده بود ، دو باره رفت . نخستین بار در تاریخ شفاهی و مکتوب افغانستان دختران سیاه پوش کابل حرکت انقلابی و تاریخ ساز خود را ثبت تاریخ کردند در نخستین صف نماز جنازه ایستاد شدند و برابری خود را با زن و مرد ثابت کردند. هیچ فردی نتوانست حاضر شود تا زن ها را از تابوت فرخنده و صف اول نماز جنازه دور کند. این گام بزرگ تاریخی در میدان فوتبال محل پنجم فامیلی برداشته شد .

تکبیر گفته شد و همه آماده خواندن نماز جنازه شدیم. بعد از ختم نماز جنازه همه سلام گشاده و دیدم و شنیدم که بسا از نماز گزاران به انجنیر نادر و انجنیر نجیب می گفتند :

شهادت فرخنده مبارک باد .

دختر هایاز هم تابوت فرخنده را به دوش شان گرفته و بسوی آرامگاه روان شدند. با غریب فریاد میگفتند که :

ما همه فرخنده ایم. فرخنده زنده است. ما همه همه فرخنده ایم .

بیشتر از دو کیلو متر راه را باز هم تابوت بدوشان طی کردند تا به آرامگاه رسیدیم. به دوطرف تابوت صف بسته شد و جوان ها با دستهایشان زنجیر ساخته بودند تا در هنگام راه پیمایی دختران سیاه پوش تابوت بدوش راه پیمایی ادامه یابد. جامی یک تن از فعالین مدنی مسول یک سمینار جناح بود و احمد ذکی از سمت و سوی دگر .

دختران سیاه پوش تابوت را تا آرامگاه ابدی فرخنده در دل خاک رسانیدند. تابوت را به زمین و در کنار خانه خاکی فرخنده گذاشتند . پسران جوان حاضر شدند تا تابوت را به خانه خاکی بگذارند. اما دختران سیاه پوش کابل به هیچ کسی اجازه ندادند تا نزدیک تابوت فرخنده گردند . دیدم که یک بانو خودش را در قبر پرتاب کرد و در جایی که تابوت فرخنده را میگذاشتیم - خوابید . همه دختر ها و مرد ها میشنیدند که دختر خوابیده در قبر میگفت :

فرخنده زنده است. ما همه فرخنده ایم. مرا زنده گور نمایید .

چند دقیقه ای با چشمان پر از اشک وی را نگرسته و از وی خواهش و تمنا کردم و گفتم بیا بیرون راه دراز است و فرخنده زنده است و نبرد تاریخی شما نو آغاز یافته است. هنوز این دومین روز ای نو روز است. لطف بیا بیرون!

گوش هوش اش شنوا بود و از گور با چشمان اشک بار بیرون شد. دختر ها همه میخواستند تا بوت را به گور بسپارند . صدا کردم که چند شال و دستمال بدهید . دیدم که از هر سو شال و دستمال بسویم پرتاب گردید. شال ها را باهم گره زده و سه ریسمان ساختیم و دختر ها ریسمان های خود ساخته ای را که چندی پیش به گردن مردها بنام شال آویزان بود، ریسمان ساخته و تابوت فرخنده را دختر ها بگور به خانه خاک سپردند و فریاد میکشیدند.

فرخنده آرام بخواب ما ه فرخنده ایم.

سنگ هارا روی قبر آشنا ساخته و خانه خاکی فرخنده را پوشانیدیم .

مرد ها باز بسوی قبر نزدیک شدند تا بیل را گرفته و روی قبر خاک بریزند .

دختر ها فریاد زدند. بروید دور. ما همه فرخنده ایم. سه بیل را دختر ها گرفته و هریک هفت خاک در نخست و باز هم خاک بروی خانه ابدی فرخنده ریختند و فریاد کشیدند :

فرخنده آرام بخواب ما زنده ایم . ما جنایت کاران را شناسایی کرده و داد خواهی مینماییم.

فرخنده آرام بخواب ما زنده ایم. مولوی فیضی . مولانا عماد با خواندن آیات قرآن کریم و روایات از احادیث پیامبر اسلام (ص) همه فتوای را که برضد فرخنده گفته شده و نوشته شده بود ، یکایک رد نموده و فرخنده را شهیدنامیدند. غریب برپا شد :

فرخنده شهادت ات مبارک باد. ننگ و نفرین بر ایاز نیازی و جادو گر ها .

باری سلام گپ هایی زدو سعیدی هم چنان.

جنرال ظاهر - قوماندان پیشین امنیت کابل پیدا شد و خواست تا سخنرانی نماید. باز دختر ها فریاد کشیدند .

پولیس جواب گوست. پولیس چرا تماشاچی کشتن و سوختاندن فرخنده بود ؟ دختر ها نمی گذاشتند تا ظاهر - ظاهر گپ بزند. ظاهر ظاهر خواهش کرد تا به سحنان و موضع گیری وی گوش داده شود. دو دقیقه بعد وی گفت :

من در کابل نبودم . من در قرقین بودم. سیزده تن از جنایت کاران را با ملای جادو گردستگیر کرده ایم . همانطوریکه جنایت کاران و ناجوزگران از دره پیمان به دار کشیده شدند . قاتلین فرخنده نیز به کیفر اعمال شان خواهند رسید .

خبر نگاران گزارش تهیه میکردند و همه سخنرانی ها ثبت شده اند. شاید واژه هایی را نتوانسته باشم بخاطر بیابورم تا بنویسم. اما میدانم که بزرگترین انقلاب اجتماعی برای داد خواهی و برابری زن و مرد نخستین بار در تاریخ افغانستان رقم زده شده و دختر ها و زن های سیه پوش و تابوت بدوش خود را تثبیت نموده و ثبت تاریخ کردند.

من مرد ها و پسر جوان ها را از دور و بر خانه خاکی و آرامگاه ابدی فرخنده بیرون و دور کردم و دختران سیاه پوش همه به یک صدا میگفتند :

ما همه فرخنده ایم. دختر ها در کنار آرامگاه ابدی فرخنده نشستند و باوی راز و نیاز کردند. نیم ساعت بعد از ایشان خواهش کردم که آرام آرام برویم . همه با لطف و محبت اما با چشمان اشک بار بپا خاستند و حرکت تاریخی شان را ثبت نمودند .

فرخنده زنده است و ما همه فرخنده ایم.

برادران فرخنده نجیب و مجیب گفتند :

از همین اکنون به بعد نام ما نجیب فرخنده و مجیب فرخنده است.
ما همه فرخنده ایم.
فرخنده نازنین آرام بخواب !
ما همه فرخنده ایم.
